

مجله زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال اول- پاییز و زمستان ۱۳۸۲

نگاهی به اسکندرنامه منظوم و مثنوی

دکتر محمد کاظم کهدویی - خانم ناهید نصر آزادانی
دانشگاه یزد

چکیده

داستان اسکندر با آنکه اساس تاریخ معین و صریح دارد، با افسانه‌های عجیب آمیخته شده است که برخی از آنها تنها صورت عجیب و خرافات دارد و برخی هم از عناصر حماسی است که بتدریج در آنان راه یافته است. این داستان در میان بعضی از ملتها و ادبیات کشورها، از جمله ادبیات یونانی و عربی و ایرانی و ... وارد شده است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فردوسی با عنایت به شهرت اسکندر و داستان وی و آمیختگی آن با قصه‌ها و افسانه‌های ملی، بناچار در شاهنامه خود حکایت او را می‌آورد و بعضی افسانه‌های آن را نیز می‌پذیرد. نظامی گنجوی، در آخرین مثنوی پنج گنج خود داستان اسکندر را در دو بخش شرفنامه و اقبالنامه نقل کرده، بویژه اینکه علاوه بر تقلید از فردوسی، با به کار گیری اصطلاحات علمی، و لغات و ترکیبات عربی و افکار فلسفی و ... چهره‌ای دیگر بدان داده است.

کالیستین، مورخ و فیلسوف یونانی که از رفقای دوران تحصیل اسکندر بود، تاریخی در باب فتوحات وی نوشته بود، اما چون حاضر نشد رفتارهای او را خوب جلوه دهد و از وی تعریف و تمجید کند و او را به پایه یکی از خدایان برساند، اسکندر بر او خشم گرفت و او را به زندان انداخت

کالیستین در همانجا مرد؛ اما در قرنهای بعد، کتابی رمان گونه ساخته آمد که در قرن هفتم میلادی، از یونانی به پهلوی و از پهلوی به سریانی و سپس به زبانهای عربی و فارسی ترجمه گردید. بین متن عربی قصه اسکندر و روایت و متن فارسی منثور شباهتهایی است بین متن فارسی منثور و اسکندرنامه نظامی نیز تفاوتها و شباهتهایی وجود دارد که در این مقاله بدانها پرداخته و سعی شده است تا بخشی از این وجوه اشتراک و افتراق به منظور آشنایی بیشتر با این دو متن منظوم و منثور نشان داده شود.

واژگان کلیدی: اسکندر، اسکندرنامه، کالیستین، کالیس تنس، نظامی، ظلمات، ذوالقرنین

مقدمه

و یسئلونک عن ذی القرنین قل ساتلوا علیکم منه ذکراً

(قرآن کریم، سوره کهف، آیه ۸۳)

از مواردی که گاهی به صورت اسطوره بیان شده و گاهی صبغه دینی به خود گرفته است و گاهی نیز جنبه تاریخی دارد، داستان اسکندر است. وقتی داستان اسکندر را در شاهنامه فردوسی می خوانیم، یا در اسکندرنامه نظامی که به طور مبسوط از آن سخن گفته، و یا در متون دینی و تفاسیر، که شاید هم جزء اسرائیلیات باشد، می بینیم که این آمیختگی به اندازه ای است که علاوه بر دشوار کردن فهم دقیق مطلب، دستیابی به آن را نیز در جهت شناخت درست احوال و اعمال اسکندر دشوار کرده است.

فیض ازل به زور و زر ار آمدی به دست آب خضر نصیبه اسکندر آمدی (حافظ)

گاه به ظلمات می رود و به دنبال آب حیات می گردد، زمانی در کسوت پادشاهی لشکرکش به ایران و هند و ... حمله می کند و بسیاری از آثار ارزشمند ایران زمین را نیز نابود می سازد، و گاهی هم به عنوان ذی القرنین در قرآن کریم، جلوه گر می شود که شارحان از آن تعبیر به اسکندر کرده اند، بلعمی نیز در تاریخ خود ذکر کرده است که یکی از سؤالات ابوجهل و همراهان وی از پیامبر بزرگوار اسلام، حدیث ذی القرنین بود که پیامبر از آن اظهار بی اطلاعی کردند و صحت آن را منوط به خبر آوردن جبرئیل دانستند. سرانجام پس از پانزده روز، هنگام نماز پیشین، در روز آدینه جبرئیل بر پیامبر فرود آمد، ... پس از موارد متعددی که ذکر شده، چنین آورده است:

«و از حدیث ذوالقرنین ایدون گوید: و یستلونک عن ذی القرنین قل ساتلوا علیکم منه ذکراً گفتا پرسندت از ذی القرنین، بگوی من قصه او را بر شما برخوانم: انا مکنا له فی الارض (همه ملک زمین او را دادیم) و اتیناه من کل شیء سببا (از هر رویی او را راهی بدادیم بر روی زمین) فاتبع سببا (و او بدان راه که ماهمی دادیم، همی رفت) حتی اذا بلغ مغرب الشمس (تا آنجا برسد که آفتاب فرو شود)

و این اسکندر بعضی گویند پیغامبر بود و بعضی گویند ولی خدای، تعالی، بود، و بعضی گویند که پادشاه بود، و او را ذوالقرنین لقب بود. از آن حیث او را ذوالقرنین خواندند که از قرن تا قرن جهان به تمامیت از بر و بحر و کوهسار تمامیت بگشت و جمله خصایص مطیع و مسخر خود کرد ...» (تاریخ بلعمی، ۱۳۸۰: ۴۹۶-۴۹۸)

اسکندر جهانگشا یا به قولی «شهرگیر» اسکندر سوم است که در ژوئیه سال ۳۵۶ ق.م. در شهر «پلا» به دنیا آمد. مادرش «المیاس» همسر اول فیلیپ پادشاه «ملس»ها بود. همچنین در افسانه‌ها آمده است که «ژوپتر به شکل ماری در رختخواب مادر اسکندر داخل شد و در نتیجه اسکندر به دنیا آمد ...». (پیرنیا، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۲۱۵)

صاحب «روضه الصفا» گوید که اسکندر از روی صورت نه به مادر شباهت داشت و نه به پدر، ولون او به صفرت مایل بود و ...» (میرخواند، ۱۳۳۸: ۶۶۶۸) از تزیینات و لباسهای گرانبها خودداری می‌کرد و می‌گفت: «استعمال تزیینات و جواهر حق زنان است، اما زیبایی مرد تقوای اوست» (پیرنیا، ۱۳۷۰، ج ۲: ۱۲۲۳) اسکندر فوق العاده جاه‌طلب و جویای نام بود و جاه‌طلبی را به جایی رسانید که خواست او را خدا بخوانند و کالیستن، مورخ خود را کشت، بدین سبب که این ادعای اسکندر را مسخره می‌کرد. (کریستین سن، ۱۳۱۷: ۳۱۵)

در سال ۳۳۶ ق.م. بعد از مرگ فیلیپ، اسکندر به تخت نشست، در ۳۳۴ ق.م. با سی و پنج هزار نفر، روانه آسیا شد، ابتدا «سارد» و سپس «پاسارگاد» را در ایران به تصرف خود درآورد. در سال ۳۲۶ ق.م. به طرف هند رفت، ولی به سبب رویارویی با فیلمهای جنگی بازگشت و عازم ایران شد و به پاسارگاد و شوش رفت و سرانجام به سبب افراط در شرابخوری سگته کرد و در سال ۳۲۳ ق.م. چشم از جهان فرو بست. و شاید هم به سبب زهری که به وی خورانده بودند. (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۱۹۳۸ و ۱۳۲۷)

در خصوص تولد اسکندر و پدر و مادر او روایات مختلف است که در این مختصر نمی‌گنجد، اما گفتنی است که در متن مثنوی، نام مادر او «ناهد» ذکر شده (افشار، ۱۳۴۳: ۴۱۱) و نظامی دربارهٔ نژاد او گفته است که زنی پارسا از اهل روم، در ویرانه‌ای بار نهاد و خود بمرد، فیلقوس که به نخچیر رفته بود، از آنجا بگذشت و نوزاد او را از ویرانه برداشت و در پرورش وی کوشید و او را ولیعهد خویش کرد. در روایت دیگر گوید که فیلقوس با یکی از ماهرویان بزم خویش همبستر شد و اسکندر در طالعی سعد به دنیا آمد ... (نظامی، ۱۳۶۳: ۸۰)

از سخن نظامی که می‌گوید:

دگر گفته‌ها چون عیاری نداشت سخنگو بر آن اختیاری نداشت

(همان: ۸۲)

چنین برمی‌آید که گفته‌هایی دیگر نیز دربارهٔ نژاد اسکندر وجود داشته که چون حکیم گنجه آنها را نادرست می‌دانسته است، دیگر اشاره‌ای بدانها نکرده است؛ اما قبل و بعد از نظامی نیز کسانی در خصوص اسکندر سخن گفته‌اند که در این مقاله به اجمال به دو متن منظوم و مثنوی اسکندر نامه پرداخته می‌شود.

اسکندرنامه مثنوی

اسکندرنامه کتابی است که شامل سرگذشت اسکندر، و اولین اسکندرنامه مثنوی، کتابی است که به ظن قوی، از عربی به فارسی ترجمه شده و روایات آن از وهب بن منبه است و بنا به گفتهٔ مرحوم «بهار» جامع یا مترجم آن معلوم نیست؛ زیرا نسخه‌ای که در دست است، اول و آخر ندارد و در یک جای کتاب کاتب از خود نام می‌برد و چنین می‌گوید: «محرر این کتاب که این نسخه از آن نقل کرده‌ایم، عبدالکافی بن ابی البرکات، مبالغی نسخه‌ها مطالعه کرد، در همه این حکایت بر این منوال نوشته بود و نسخهٔ اصل که در دارالکتب جامع بن بازار نهاده است، همچنین یافت». (بهار، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۲۹)

مرحوم «بهار» با عنایت به سبک نثر کتاب اسکندرنامه و رسم الخط آن، بیان می‌دارد که کتاب از قرن ششم دیرتر استنساخ نشده است. «اسکندرنامه شامل داستان اسکندر ذوالقرنین است که مؤلف آن، ذوالقرنین صاحب شخصیت قرآنی را با اسکندر رومی یکی می‌شمارد و او را دختر زادهٔ فیلقوس (فیلفوس)، قیصر روم می‌داند (فیلقوس معرب فیلیپوس است) و پدر او را

داراب، پسر بهمن بن اسفندیار می‌پندارد و پس از حروب وی با دارا، سفر اسکندر را به عمان و هند، و از آنجا به حجاز و یمن و مصر و اندلس و به مغرب الشمس ذکر می‌کند؛ سپس رفتن وی را به سوی ظلمات و داستان آب حیوان و خضر و بیرون شدن او را از ظلمات و رفتن از راه دریای اخضر (محیط) به چین، و از آنجا به سوی مشرق و ترکستان و محاربات او با پریان و زنگیان و دیو مردمان و روسها و کافر ترکانو دوالپایان و فیلگوشان، وصف می‌نماید (بهار، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۲۹) که خلاصه این جمله را نظامی گنجوی با تصرفاتی به نظم آورده است. خاتمت کتاب و رسیدن اسکندر به مشرق و مطلع الشمس و بستن سد و باز آمدن و مردنش از این نسخه ساقط است.

نسخه خطی اسکندرنامه مثنوی، نزد مرحوم سعید نفیسی موجود بوده که برای اولین بار، توسط مرحوم بهار در سبک شناسی، معرفی شده است. (بهار، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۲۸-۱۵۱)

نام «وهب بن منیه» که پیش از این گفته آمد، در چند جای کتاب ذکر شده؛ از جمله در صفحه ۲۱۹ که چنین آمده است: «و این عدد اشتران و گاوان و گوسفندان، از وهب بن منیه روایت است» و نیز «وهب منیه که خداوند اخبار است، چنین گوید ...» (افشار، ۱۳۴۳: ۶۸۶)

مؤلف یا مترجم اسکندرنامه مثنوی، ایرانی بوده است؛ زیرا در ضمن داستانها، از مردم ایران حمایت می‌کند...، و اسکندر داستان خود را مسلمان، یعنی موحد و نمازگزار و پیغمبر و ایرانی صحیح النسب می‌پندارد و او را درباره تعدد زوجات، بسیار مصرّ، مبرم و ولوع معرفی می‌کند...» (بهار، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۳۰) همچنین، اعتقادات مردان و پادشاهان قدیم درباره زنان، از پوشش و مستوری و خانه نشستن و غیرت و حسد، در این کتاب، به خوبی نشان داده شده است.

بنا به آنچه که در تاریخ ایران باستان (از پور داوود) و لغت نامه دهخدا، ذیل نامهای «کالیستن» و «اسکندرنامه» آمده است، کالیستن (کالیس تنس)، مورخ و فیلسوف یونانی (۳۶۰-۳۲۷ ق.م) است و یکی از نبیره‌های «آریستوت» و از رفقای دوران تحصیل اسکندر که در هنگام لشکرکشی به ایران، همراه وی بوده است. کالیس تنس، تاریخی در باب فتوحات اسکندر نوشته بود؛ اما چون حاضر نشد رفتارهای زشت او را خوب جلوه دهد و در تعریف و تمجید وی، او را به پایه یکی از نیم خدایان یونان برساند، اسکندر بر او خشم گرفت و به زندانش افکند و کالیس تنس در همانجا جان سپرد.

پس از مرگ وی، تاریخ او هم از میان رفت؛ بنابراین، اسکندرنامه‌ای که پس از گذشتن چند سده، به کالیستن نسبت می‌دهند، کتابی است ساختگی و رمانی است که داستانهای قرون متفاوت و اقوام گوناگون در آن آمده است و همین افسانه‌های شگفت‌انگیز است که در شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی راه یافته و از اسکندر با آنهمه خونریزی و جنایت علیه ملتها، به نیکی یاد شده است. در آثار پهلوی، چه آنهایی که از دوران ساسانیان بر جای مانده، و چه آنهایی که در دوران اسلامی نوشته شده، در همه جا اسکندر «گجستک» (ملعون) خوانده شده و همچنین به عنوان پیک اهریمنی و آسیب دوزخی از او یاد شده است.

این تألیف که نسخه سریان‌ی آن در دست است، در زمان ساسانیان از پهلوی به سریان‌ی درآمده و عربی آن از روی ترجمه سریان‌ی پرداخته شده است و آنکه به نام «پسود و کالیس تنس» (کالیستن دروغین) مشهور است، در قرن هفتم میلادی از یونانی به پهلوی و از پهلوی به سریان‌ی و سپس به زبانهای دیگر مانند عربی به فارسی و غیره ترجمه کردید و در هر ترجمه‌ای (بویژه عربی به فارسی) مطالبی فراوان بدان افزوده شد و شاخ و برگهای نوینی یافت. (افشار، ۱۳۴۳: ۱۴)

اخبار اسکندر در زبان عربی مکرر نقل شده و مسلم است که نویسندگان روایت عربی بیشتر به ترجمه‌های این کتاب در زبانهای سریان‌ی و پهلوی دسترسی داشته‌اند «نلدکه» عمده اقتباسهای مورخان اسلامی را ظاهراً، از روی ترجمه سریان‌ی دانسته است. بین متن عربی قصه اسکندر، به نام «حدیث ذوالقرنین» که آن را «گارسیا گومز» اسلام شناس اسپانیایی طبع کرده و روایت و متن فارسی منثور (قرن پنجم) شباهتهایی وجود دارد؛ مانند اسامی: ارسطو، دارا، قیذافه، فور، دارنوش، قندافه و فور و داریوش) و رفتن اسکندر به کوه جودی و ... (همان: ۱۹)

از مواردی که دلالت بر ایرانی و اسلامی بودن اسکندر نامه منثور دارد، تأثیر پذیری آن از کتابهای قصص انبیاء، شاهنامه و متون تاریخی ایرانی و اسلامی است که نمونه‌های آن را در به کارگیری الفاظی چون: خضر، دجال، ضحاک، جرجیس، چهارآزاد، بختیار، افراسیاب، دانیال، بهرام گور، انوشیروان، گشتاسب، سلیمان، داوود و ... می‌توان دانست.

اسکندرنامه منظوم

مشهورترین اسکندرنامه منظوم، به فارسی، اسکندرنامه نظامی گنجوی است که در دو بخش «شرفنامه» و «اقبال نامه» (خردنامه) فراهم آمده است (البته در اینجا بحثی از اسکندر در شاهنامه نخواهد شد)

ابومحمد نظام الدین الیاس بن یوسف بن ذکی مؤید گنجوی، متخلص به نظامی حدود ۵۳۰ در شهر گنجه تولد یافت، تحصیلات و زندگی خود را در همان شهر به پایان برد و به سال ۶۱۴ یا ۶۱۹ از دنیا رفت. (فخرالزمانی وفات او را به سال ۵۰۲ه. دانسته است. (فخرالزمانی، ۱۳۶۷: ۱۲).

نظامی گنجوی، گزارش جنگها و پیروزیهای اسکندر را در نخستین بخش اسکندر نامه به نظم کشیده و آن را شرفنامه خسروان نام نهاده است. داستانی نه فقط رزمی و هنری ساده، بلکه منظومه‌ای فلسفی و اثری انتقادی است که در جامعه شعر و داستان عرضه شده است.

شرف دارد این بر دگر نامه‌ها	به نیروی نوک چنین خامه‌ها
شرفنامه خسروان نام اوست	از آن خسروی می‌که در جام اوست

(نظامی، ۱۳۶۸: ۹۱)

نظامی، اذعان می‌دارد که اسکندرنامه را به تعلیم خضر سروده تا پذیرای گوشها باشد:

مرا خضر تعلیم گر بود دوش	به رازی که باشد پذیرای گوش
--------------------------	----------------------------

(همان: ۹۴)

و بر آن است تا مطالبی را بیان دارد که فردوسی آن را نگفته است:

مگوی آنچه دانای پیشینه گفت	که در درنشايد دو سوراخ سفت
----------------------------	----------------------------

(همان: ۹۳)

سخنگوی پیشینه دانای توس	که آراست روی سخن چون عروس
در آن نام کان گوهر سفته راند	بسی گفتنیهای ناگفته ماند
نظامی که در رشته گوهر کشید	قلم دیده‌ها را قلم در کشید

(همان: ۳-۹۲)

اسکندرنامه نظامی در مجموع (شرفنامه و اقبالنامه) حدود ۱۰۵۰۰ بیت دارد که در حدود سال ۵۹۹ه. ق. سروده شد و نظامی در سرودن آن از مأخذ مختلفی، استفاده کرده و حتی

اشتباهات آنان را در طی منظومه خویش جای داده است. (فرهنگ فارسی، ذیل اسکندرنامه) وی علاوه بر استفاده از متن منثور که متعلق به قرن پنجم است و پیش از این از آن سخن گفته شد، و مأخذ فارسی دیگر، از مأخذ عربی و یهودی و نصرانی در باب اسکندر نیز استفاده کرده است؛ بدین صورت که آنچه را نغز و دلپسند می‌دید، برمی‌گزید و از آوردن مطالبی که خوشایند و موردعلاقه نبود، خودداری می‌کرد و در مطالبی که می‌یافت، برای ترتیب داستانی دلپذیر، جابجایی و تغییر در مطالب را جایز می‌دانست؛ چنانکه خود می‌گوید:

به تقدیم و تأخیر بر من مگیر	که نبود گزارنده را زان گزیر
در ارژنگ این نقش چینی پرند	قلم نیست برمانی نقشبند
چومی کردم این داستان را بسیج	سخن راست رو بودوره پیچ پیچ
اثرهای آن شاه آفاق گرد	ندیدم نگاریده در یک نور
سخنها که چون گنج آکنده بود	به هر نسختی در پراکنده بود
زهر نسخه برداشتم مایه‌ها	بر او بستم از نظم پیرایه
زیادت ز تاریخ‌های نوی	یهودی و نصرانی و پهلوی
گزیدم زهرنامه‌ای نغز او	زهر پوست برداشتم مغز او

(نظامی، ۱۳۶۳: ۶۹)

ارزشهای بلاغی

۱- اسکندرنامه منثور

این کتاب، قدیمی‌ترین روایت منثور، از حکایت‌های اسکندر، در زبان فارسی است که احتمالاً بین قرن‌های ششم و هشتم هجری نوشته شده است و به همین سبب به عنوان یک مأخذ، خالی از ارزش و اهمیت نیست.

صناعات ادبی در متن منثور کم است ولی قصه‌پرداز، گه گاه با وصف اعمال عاشقانه می‌کوشد از سردی و خشکی متن کاسته شود.

توصیف‌ها غالباً ساده و بی‌پیرایه است و گاهی نیز به دور از ذوق و مایه ادبی.

از صنعت تشبیه هم غالباً استفاده می‌شود.

ضرب‌المثل‌ها و کنایات نیز گاهی به چشم می‌خورد (بدمکن که بدافتی، چاه مکن که خود افتی) (افشار، ۱۳۴۳: ۲۹۱) و «اگر کاردی داشتی بر خود زدمی»، (همان: ۳۶۱)

۲- اسکندرنامه نظامی

در اسکندرنامه منظوم نظام، تصاویر و عناصر بلاغی همراه با نکته‌سنجیها و باریک بینی‌هایی است که خاص خود اوست. زیبایی و لطافت لفظ همراه با ایهام، مجاز، تشبیه، استعاره، کنایه، جناس، سجع، موازنه، تناسب، تضاد و ... همه را می‌توان در سخن نظامی دید و آن را حس کرد. تازگی و طراوت در استعارات و تشبیهات او به حدی محسوس و زیباست، که نظیر آن را در شعر دیگران کمتر می‌توان یافت.

پری وار در شب بدست آمده	پری پیکری شوخ دست آمده
ز مالک به رضوان گذریافته	بهشتی رخی دوزخش تافته
وزاوسرخ گل عاریت خواسته	چوسروی به سرسبزی آراسته

(حکیم، ۱۳۲۷: ۱۱۴۲)

وجود تشابه و افتراق در دو متن منظوم و مثنوی

- ۱- آنچه در باب جنگ اسکندر با فورو کید و ازدواج او با روشنک و کشتن دارا به دست ماهیار و جانو سیار بیان شده، بسیار به هم شبیه است.
- ۲- اگرچه به طور قطع نمی‌شود در خصوص زمان تألیف اسکندرنامه مثنوی اظهار نظر کرد، ولی از آنجا که مرحوم بهار و مرحوم ذبیح ... صفا، این اثر را متعلق به قرن پنجم هجری دانسته‌اند، می‌توان آنرا از اسکندرنامه نظامی قدیمی‌تر دانست.
- ۳- متن منظوم نظامی، از نظر استناد علمی و مقایسه با کتابهایی چون تاریخ طبری، اخبار الطوال، روضه الصفا و بویژه در سیر و سفر اسکندر، مستندتر است.
- ۴- در متن مثنوی، داستانهای عامیانه، و افسانه‌های پریان و جنیان و ... پیش از متن منظوم است. (افشار، ۱۳۴۳: ۲۱۷، ۲۱۸، ۳۱۷، ۳۷۷، ۳۶۲، ۳۹۳، ۴۰۳، ۳۹۶، ۳۵۸ و ...)
- ۵- در متن منظوم، داستان با معرفی فیلقوس شروع می‌شود که از تاجداران روم بوده و در سرزمین یونان، در مقدونیه اقامت داشته است.

گزارنده‌نامه خسروی	چنین داد نظم سخن رانوی
که از جمله تاجداران روم	جوان دولتی بود از آن مرزوبوم
شهی نامور نام او فیلقوس	پذیرای فرمان او روم و روس
به یونان زمین بود مأوای او	به مقدونیه خاص تر جای او

(نظامی، ۱۳۶۳: ۸۰)

ولی در متن مثنوی، اگر چه افتادگی دارد، ولی با معرفی داراب، پادشاه ایران شروع می‌شود که به زعم نویسنده، وی پدر ذو القرنین است.

۶- در اسکندرنامه نظامی، فیلقوس (پدر اسکندر) اسکندر را برای کسب علم و دانش و هنر مستعد می‌داند و «نقوماجس» (نقوماجس) پدر ارسطو، را به آموزگاری او برمی‌گزیند، اما در متن مثنوی اشاره‌ای به استاد و مربی اسکندر، یا هم‌درس بودن او با ارسطو نشده است.

۷- در متن منظوم، اسکندر ابتدا به «زنگ» لشکرکشی می‌کند، در حالی که در متن مثنوی اسکندر ابتدا به شهر مصر می‌رسد و ملک مصر به رسم رسولان به نزد او می‌آید و این شاه مصر است که بر مردم ستم می‌کند و اسکندر به شکایت رئیس مصر به آنجا رفته است.

۸- در متن منظوم حکایت بازگشت اسکندر به یونان پس از جنگ با زنگیان و گرفتن غنایم و ارسال بخش عظیم از آنها برای دارا و به وجود آمدن کینه و دشمنی بین دارا و اسکندر و میگساریها و مجلس آراستنه‌های اسکندر و ... به طور مفصل بیان شده است؛ ولی با همه ظرافتها و لطافت‌هایی که در آن وجود دارد، در متن نیامده است.

۹- در متن منظوم نظامی، اسکندر پس از مرگ دارا، قاتلان وی را پس از دادن مالی که وعده داده بود، به دار می‌آویزد، ولی در متن مثنوی، پس از بریدن دست و پای آنها، آنان را بردار می‌آویزد در حالی که هنوز دارا به قتل نرسیده است.

۱۰- در اسکندرنامه منظوم، وقتی اسکندر به بالین دارای مجروح می‌رسد، دارا از او سه خواهش می‌کند: یکی اینکه قاتلان وی را کیفر دهد، دوم اینکه بر تاج و تخت

کیان، زیاد وارد نسازد و دیگر اینکه حرمت حرم را حفظ کند و روشنگ (دختر دارا) را به همسری برگزیند. و اسکندر همه خواسته‌های دارا را می‌پذیرد:

سه چیز آرزو دارم اندر نهان	برآید به اقبال شاه جهان
یکی آنکه بر کشتن بیگناه	تو باشی در این داوری دادخواه
دویم آنکه بر تاج و تخت کیان	چو حاکم تو باشی نیاری زبان
دل خود پردازی از تخم کین	نپردازی از تخمه ما زمین
سوم آنکه بر زیردستان من	حرم نشکنی در شبستان من
همان روشنگ را که دخت من است	بدان نازکی دست پخت من است
به همخوابی خود کنی سربلند	که خوان گردد از نازکان ارجمند
دل روشن از روشنگ بر متاب	که با روشنی به بود آفتاب
سکندر پذیرفت از او هر چه گفت	پذیرنده برخاست، گوینده خفت

(نظامی، ۱۳۴۳: ۲۱۹)

۱۱- در متن منظوم، اسکندر، پس از تسلط بر اصفهان، با روشنگ ازدواج می‌کند و سپس به اصطخر می‌رود و در آنجا تاجگذاری می‌کند؛ ولی در متن مثنوی، اشاره‌ای به تاجگذاری رسمی وی برای جانشین دارا در ایران دیده نمی‌شود.

۱۲- در متن منظوم، روشنگ دختر «دارا» و همسر اسکندر است که پسری به دنیا می‌آورد و نام او را اسکندروس می‌گذارند و ارسطو تربیت او را به عهده می‌گیرد، ولی در متن مثنوی، نام همسر اسکندر، «اراقیت» است که پادشاه ولایت پریان بوده و پس از تسلط اسکندر بر آن ولایت، به همسری وی درآمده است و پس از آن، همواره در ماجراها نقش دارد.

۱۳- در متن منظومه، نوشابه، اسکندر را در حالی که به رسم رسولان وارد کاخ وی می‌شود و آیین رسولانرا به جا نمی‌آورد، می‌شناسد و با نشان دادن حریری که پیکر خسروان و همچنین تصویر اسکندر بر آن نقش بسته، به او می‌فهماند که وی را شناخته است؛ اما در متن مثنوی، قیذافه، اسکندر را از روی تصویری که از وی در اختیار دارد، می‌شناسد.

۱۴- در متن مثنوی داستان طینوش (پسر قیذافه داماد پادشاه مصر) ذکر شده که برای انتقامجویی از خون پادشاه مصر که به دست اسکندر کشته شده است به دنبال اسکندر می‌گردد ... ، در حالی که نظامی، در اسکندر نامه، به آن اشاره‌ای نکرده است.

۱۵- در اسکندر نامه منظوم وقتی اسکندر پیغامی به «کید» پادشاه هند، می‌فرستد و او را به فرمانبرداری از خویش فرا می‌خواند، کید پیغام می‌فرستد که اگر اسکندر دست به غارت و پیمان شکنی نزند، او دختر خود را و یک جام که هر چه از آن بنوشد، کاسته نمی‌شود، و یک پزشک حاذق و یک فیلسوف رازدان برای او می‌فرستد، اسکندر می‌پذیرد و به عنوان قبول، بلیناس حکیم را نزد «کید» می‌فرستد و ... ، اما در اسکندرنامه مثنوی، کید، شاه شاهان است و در سرانندیب مقام دارد و پدر یکی از زنان دازا است که اسکندر در لباس عیاران، نزد او می‌رود و سرانجام دختر او (مترسلف) را به زنی می‌گیرد.

۱۶- داستان رفتن اسکندر به نزد «فور» (پادشاه هند) و کشتن او و ... نیز از دیگر موارد اختلاف دو متن منظوم و مثنوی است. در متن مثنوی «فور» شاه هند است که به دستور اسکندر گردنش را می‌زنند و دخترش (ناهدید) به همسری اسکندر درمی‌آید، اما در متن منظوم، اشاره‌ای مختصر و گذرا به داستان فور شده و طی چند بیت، تاراج لشکر فور و ملک و مال او و ... بیان می‌گردد.

۱۷- در اسکندرنامه منظوم، رفتن اسکندر به چین و آمدن خاقان در لباس رسولان به نزد او، و پذیرش خراج و ... و داستان مناظره نقاشان چینی و رومی آمده که در متن مثنوی، دیده نمی‌شود، اما در متن مثنوی نیز داستانهایی آورده شده که نظیر آن را در مثنوی معنوی می‌توان ملاحظه کرد؛ مانند حکایت ملک الموت و مردی که برای فرار از وی، به کمک حضرت سلیمان، به هند رفت.

۱۸- در متن منظوم، داستان بازگشت اسکندر به روس و جنگهای طولانی وی برای یاری مظلومان و ... مفصلاً آمده، ولی در متن مثنوی بسیار خلاصه بیان شده و حالت افسانه‌ای دارد.

۱۹- رفتن اسکندر به ظلمات و همراهی خضر و بازگشتن او، از دیگر مواردی است که در دو متن منظوم و مثنوی اختلافهایی دارد. از جمله در متن مثنوی حکایت از آن دارد که اسکندر شبی از شبها، مارهای بسیاری را می بیند که در میان لشکرگاه می روند. او لشکریان را با فریاد آگاه می کند و آنان نیز برمی خیزند و شروع به کشتن مارها می کنند که بخشی از آنها کشته و بخشی دور می شوند. این مطلب در متن منظوم وجود ندارد.

۲۰- در متن منظوم، اسکندر پس از ساختن سد یا جوج، به سوی شهر روانه می شود که آرمانشهر و شهر نیکان است، اما در متن مثنوی، بسیار گذرا و خلاصه است و ذکری از آن به میان آمده است.

نتیجه

در هر حال خالقان هر دو متن منظوم و مثنوی، داستانها و حکایتها و افسانه‌هایی از گذشتگان را در نظر داشته‌اند که براساس آنها، به داستان سرایی پرداخته‌اند و هر دو از شاهنامه فردوسی بهره برده‌اند و حتی دستمایه کار نظامی، همان شاهنامه بوده است. در یک نگاه کلی تر هم می توان اسکندرنامه منظوم را سروده کسی دانست با انگیزه‌های مذهبی قوی که مایه‌های عرفانی را در قالب حماسه و بزم، به خوانندگان و شنوندگان اثر خود ارائه دهد؛ بویژه در بخش اقبالنامه که عمده بحث، شامل نبوت و ولایت است و مطالبی در خصوص آنها؛ اما متن مثنوی بیشتر به جنبه‌های ملی پرداخته و افسانه‌های عامیانه نیز گاهی روح حماسی را از آن دور ساخته و حتی به متون قرن نهم هجری به بعد، شباهت پیدا کرده است. البته موارد تشابه فراوان است و اختلافات دیگر نیز بین آن دو متن وجود دارد که از آن صرف نظر می شود.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- افشار، ایرج (۱۳۴۳) *اسکندرنامه*. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (۱۳۸۰) *تاریخ بلعمی*. تصحیح محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات زوار.
- ۴- بهار، محمدتقی (ملک الشعر) (۱۳۶۹) *سبک شناسی*. ج ۲، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۵- پیرنیا، حسن (۱۳۷۰) *ایران باستان*. ج ۲، چاپ پنجم، دنیای کتاب.
- ۶- حکیم، منوچهرخان (۱۳۲۷) *کلیات هفت جلدی اسکندرنامه*. تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
- ۷- فخرالزمانی، عبدالنبی (۱۳۶۷) *تذکره میخانه*. تصحیح احمد گلچین معانی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات اقبال.
- ۸- کریستن سن، آرتور (۱۳۱۷) *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی، تهران.
- ۹- میرخواند، محمدبن خاوند شاه (۱۳۳۸) *روضه الصفا*. تهران: انتشارات مرکزی، خیام - پیروز.
- ۱۰- نظامی گنجوی، ابومحمد (۱۳۶۸) *شرفنامه*. تصحیح بهروز ثروتیان، تهران: انتشارات توس.
- ۱۱- نظامی گنجوی، ابومحمد (۱۳۶۳) *شرفنامه*، اقبالنامه. تصحیح حسن وحید دستگردی، چاپ دوم، تهران: مطبوعاتی علمی.